

مروری بر نظریه های روانشناسی در زمینه شیوه های فرزند پروری

محمد صیدی^۱، سید محمد حسینی نیک^۲

^۱ دانشجوی کارشناسی راهنمایی و مشاوره دانشگاه فرهنگیان شهید ایزد پناه یاسوج

^۲ مدرس دانشگاه فرهنگیان یاسوج، دکتری فلسفه و کلام اسلامی (نویسنده مسئول)

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی و تحلیل شیوه ها و نظریه های فرزند پروری بوده است. یکی از عوامل مهم و تاثیر گذار در رشد شناختی، اجتماعی و روانی کودکان چگونگی برخورد والدین با آنها و نحوه ی تربیت آنها بوده است. فرزند پروری به سه شیوه مقتدرانه، مستبدانه و سهل گیرانه انجام می شود. که از میان این سه شیوه، بهترین شیوه فرزند پروری شیوه مقتدرانه است؛ که والدین در عین گرم و صمیمی بودن با فرزند خود کنترل کننده و مقتدر هستند. در این مقاله به بررسی انواع شیوه های فرزند پروری و نظریه های روانشناسی در این زمینه پرداخته شده است. روش تحقیق این مطالعه توصیفی- تحلیلی بود که با استفاده از منابع کتابخانه ای مورد بررسی قرار گرفته شده است.

واژه های کلیدی: فرزند پروری، نظریه، مقتدرانه، مستبدانه، سهل گیر

مقدمه

شیوه های فرزندپروری به عنوان مجموعه ای از رفتارها که تعاملات کودک-والد را در طول دامن گسترده ای از موقعیت ها توصیف می کند و فرض شده است که یک جو تعاملی را به وجود می آورد. شیوه های فرزندپروری یک عامل تعیین کننده و اثرگذار است که نقش مهمی در رشد روانی کودک ایفا می نماید. بر اساس مطالعات انجام شده سبک تربیتی والدین یک عامل مهم پیش بینی کننده در سلامت فرزندان است. برخی عوامل مربوط به والدین که بر تحول کودکان تأثیر می گذارد شامل گرمی و پذیرش و کنترل رفتاری کودکان است. سطح بالای گرمی و پذیرش از خصوصیات والدینی است که علاقمند به کودک و مسئولیت پذیر هستند. در تحقیقات بامریند (۱۹۷۱) سه شیوه فرزندپروری مقتدرانه، مستبدانه و سهل گیرانه را تشخیص داده است؛ که بر اساس ابعاد گرمی و کنترل با هم متفاوت هستند. والدین سهل گیر سطح بالای گرمی و کنترل رفتاری پایین دارند این والدین اجازه می دهند که کودکان بر طبق میلشان و با کمترین نظم و انضباطی رفتار کنند. والدین مستبد پایین گرمی و سطح بالای کنترل رفتاری را دارند. این والدین بسیار سخت گیر و به جای قوانین به معیارهای محدود خودشان می چسبند. والدین مقتدر سطح بالای گرمی و کنترل رفتاری دارند. راهنمایی های منطقی کودکان از ویژگی های سبک والدینی مقتدرانه است. شیوه فرزندپروری مستبدانه در ارتباط با شماری از پیامدهای منفی مانند انعطاف پذیری پایین، عزت نفس پایین، انگیزش پیشرفت پایین و پرخاشگری بالاست. در مقابل شیوه های فرزندپروری سهل گیرانه با مقایسه با شیوه فرزندپروری مستبدانه عموماً پیامدهای مثبت می انجامد. به هر حال در شیوه فرزندپروری سهل گیرانه نیز خودکنترلی پایین، مسئولیت پذیری پایین و انعطاف پذیری پایین در کودکان گزارش شده است (عرب، ۱۳۹۴). هیچ شغلی به دشواری تربیت فرزند نیست؛ و پرورش دادن نوجوانان در مقایسه با سایر مشاغل دشوارترین چالش ها را در بردارد. والدین امروزی باید برای نحوه فرزندپروری خود نقطه تمرکز داشته باشند. روابط صمیمانه شالوده زندگی خانوادگی و همکاری است. بدون حضور این عامل والدین برای تربیت فرزند خود فقط می توانند از اهرم های اقتصادی و تنبیهی استفاده کنند؛ و این دو شیوه راهکارهای ایده آلی نیستند. احساس کودک در مورد خودش تا حد زیادی به درک آنها از احساس والدینشان نسبت به آنها بستگی دارد. وظیفه اصلی والدین ایجاد شرایط مناسب برای کودکان است و الزم نیست منبع همه یادگیری ها باشند (موریس - جی و استیون دی، ۱۳۸۷). فرزندپروری فرآیند تحول و بهره گیری از دانش و مهارت های مناسب برای برنامه ریزی، پرورش و تدارک مراقبت از فرزند است. فرزندپروری فرآیند پیچیده است؛ و شامل بسیاری از رفتارهای اختصاصی می شود که هر یک از والدین به طور جداگانه و یا با جلب مشارکت یکدیگر از این مهارت ها استفاده می کنند. تا رفتار کودک را تحت تأثیر قرار دهند. شیوه فرزند پروری بیانگر تنوع بهنجار در تالش های والدین و اجتماعی کردن فرزندان است (عرب، ۱۳۹۴). هر خانواده شیوه خاصی را در تربیت فردی و اجتماعی فرزندان خود به کار می گیرد. این شیوه ها سبک های فرزندپروری نامیده می شود. سبک های فرزندپروری مجموعه ای از نگرش های والدین نسبت به کودکان است؛ که منجر به ایجاد جو هیجانی می شود؛ که در آن جو رفتارهای والدین بروز می نماید. این رفتارها هم در برگرنده رفتارهای شخص (رفتارهایی که در جهت هدف والدین است) که از طریق آن رفتارها، والدین به وظایف والدینشان عمل می کنند و رفتارهای غیر مرتبط با هدف های والدین است؛ که شامل ژست ها، تغییر در تن صدا، یا بیان هیجان های غیرارادی می باشد. در واقع فرزندپروری فعالیتی پیچیده و در برگرنده رفتارهای خاصی است که کودک را تحت تأثیر قرار می دهد (دارلینگ و استنبرگ، ۱۹۹۳؛ به نقل از احمدی دارانی، ۱۳۹۲). در این پژوهش کوشیده ایم تا با ارائه ی مختصر توضیحاتی درمورد شیوه ها و نظریه های فرزند پروری اولیا، معلمان و سایر افرادی که در تربیت و پرورش فرزندان نقش دارند آشنا کنیم. در این مقاله از روش های توصیفی، کتابخانه ای استفاده کرده ایم. در تحقیقات توصیفی محقق به دنبال چرایی بودن موضوع نیست. محقق می خواهد بداند پدیده، متغیر و یا مطلب چگونه است. به عبارت دیگر تحقیق توصیفی، وضع موجود را بررسی می کند (دلور، ۱۳۹۷).

پیشینه پژوهش

انگاسلی و همکاران (۱۳۹۴)، در مقاله‌ای تحت عنوان شیوه‌های فرزند پروری والدین و رشد اجتماعی کودک به این نتیجه رسیدند که روش‌های رفتاری منفی با فرزند می‌تواند رشد اجتماعی کودک را به تعویق بیندازد.

در تحقیق دیگری که توسط کالنتری، مولوی و توسلی (۱۳۸۴)، تحت عنوان رابطه بین شیوه فرزندپروری و اختلالات رفتاری در کودکان پیش دبستانی شهر اصفهان انجام گرفت، تجزیه و تحلیل داده نشان داد که بین شیوه فرزندپروری استقلال وابستگی و اختلالات رفتاری، رابطه معناداری وجود دارد. بدین معنی که هرچه میزان نمرات وابستگی به مادران بیشتر باشد، میزان اختلالات رفتاری کودکان نیز بیشتر می‌شود. همچنین بین شیوه فرزندپروری سختگیری - آسانگیری با اختلال رفتاری رابطه معناداری وجود دارد؛ به عبارت دیگر هر چه میزان سختگیری مادران بیشتر باشد، اختلالات رفتاری در کودکان نیز بیشتر است.

شفیع پور و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای تحت عنوان سبک های فرزندپروری و ارتباط آن با مشکلات رفتاری کودکان به این نتیجه رسیدند که فرزندپروری مقتدرانه که با ترکیبی از کنترل به همراه حمایت عاطفی بالا، سطوح مناسبی از استقلال و ارتباط دوسویه کودک و والدین مشخص می گردد، نقش مهمی در پیشگیری از مشکلات رفتاری در کودکان دارد، همچنین سبک سهل گیرانه که با نظارت کم و بی تفاوتی والدین نسبت به رفتار کودک مشخص میگردد می تواند منجر به بروز مشکلات رفتاری در کودکان گردد.

سهراب زاده و باقری (۱۳۹۶)، در پژوهشی به اختلالات رفتاری، معرفی شیوه‌ها و سبک‌های فرزندپروری در چهار الگوی، والدین مقتدر، والدین مستبد، آسان گیر، و بی توجه پرداختند. نتایج پژوهش مذکور حاکی از این بود که الگوی فرزندپروری والدین مستبد، آسانگیر و بی توجه در بروز بسیاری از مشکلات رفتاری کودکان نقش پررنگ و اصلی ایفا می‌کند و درواقع طبق نتایج تحلیل آماری داده‌ها، تأثیر معنادار و مثبتی در اختلالات رفتاری کودکان دارند. اما الگوی فرزندپروری مقتدر در بروز رفتار مطلوب کودکان نقش داشته و طبق نتایج تحلیل آماری داده‌ها، تأثیر منفی و معناداری در اختلالات رفتاری کودکان دارد. مکتبی و همکاران (۱۳۹۴)، در پژوهشی به بررسی رابطه بین شیوه‌های فرزندپروری و اختلالات رفتاری در کودکان پیش دبستانی شهرستان شادگان پرداختند. نتایج پژوهش آنها نشان داد که بین شیوه‌های فرزندپروری (آزادگذرانه، اقتدار منطقی) و اختلال رفتاری در سطح ۰/۰۱ رابطه معنی داری وجود ندارد. همچنین بین شیوه فرزندپروری (استبدادی) و اختلال رفتاری در سطح ۰/۰۱ رابطه معنی داری وجود دارد. درواقع پژوهش آنها نشان داد شیوه‌هایی که والدین در تربیت فرزندان خود به کار می‌گیرند، نقش اساسی در تأمین سلامت روانی فرزندان آنها دارد و در سایه ارتباط سالم است که می‌توان نیازهای فرزندان را شناخت و نسبت به تأمین و ارضای آنها همت گماشت.

نظریه‌های روانشناسی در زمینه شیوه‌های فرزند پروری

الف- نظریه روانکاوی

مفهومی که فروید درباره‌ی روابط کودک با والدینش ارائه داد، بر اساس همین فرض بود. فروید می‌گفت که کودکان با غرایزی زیست شناختی به دنیا می‌آیند که باید ارضا شود. نیاز کودک به غذا و گرما و کاهش درد نمایانگر لذت جویی حسی است. فروید اساس زیست شناختی این جویندگی را نوعی انرژی فیزیکی می‌دانست که به لیبیدو معروف است. به نظر فروید، اشیاء،

مردم و فعالیت‌هایی که کودکان انرژی لیبیدوی خود را صرف آنها می‌کنند همراه با رشد کودکان به نحوی قابل پیش بینی تغییر می‌کنند. فروید می‌گفت در دوران شیرخوارگی هر چیز که به غذا خوردن مربوط باشد از مهمترین سرچشمه‌های کسب رضایت برای او قلمداد می‌شود. هنگامی که از کودکان مراقبت یا غذایشان تأمین می‌شود، توجهشان که از انرژی لیبیدو نشأت می‌گیرد، بر کسی که این لذایذ را فراهم می‌کند متمرکز می‌شود. از نظر او انرژی لیبیدوی کودک نه تنها مدام متمرکز بر کسانی است که از او مراقبت می‌کنند بلکه دهان و لبها را نیز در بر می‌گیرد. به همین دلیل، فروید دوران شیرخوارگی را مرحله‌ی دهانی نامید. او معتقد بود که ارضای کم یا ارضای بیش از حد نیازهای دهانی در این دوره سبب می‌شود که پیشروی کودک به مرحله‌ی بعدی رشد کند، شود، به این معنی که ممکن است کودک در این مرحله تثبیت شود یا در مقابل انتقال انرژی لیبیدوی خود به اشیاء و موضوعات جدید مقاومت درونی نشان دهد. فروید این فرضیه را مطرح کرد که تثبیت در مرحله‌ی دهانی که علت آن ارضای ناکافی یا بیش از حد است ممکن است بزرگسال را آماده‌ی ابتال به بیماری‌های روانی کند. (اینزوورث، بلر، واترز و وال، ۱۹۷۸؛ بولبی، ۱۹۶۹؛ ارتیسون، ۱۹۶۳؛ به نقل از ماسن و همکاران، ۱۳۸۰).

ب- نظریه یادگیری اجتماعی

رفتارگرایان معتقد بودند مادر کودک به عنوان منشأ همیشگی تأمین غذا و آسایش، تقویت کننده‌ی ثانویه‌ی مهمی محسوب می‌شود؛ بنابراین کودک نه فقط هنگام گرسنگی و درد به دنبال او است، بلکه در مواقع بسیار دیگری نیز وابستگی عمومی خود را به او نشان می‌دهد. نظریه پردازان یادگیری اجتماعی فرض بر این دارند که شدت وابستگی کودک به مادر بستگی دارد به اینکه مادر تا چه حد نیازهای کودک را تأمین می‌کند، یعنی مادر تا چه اندازه وجودش با لذت و کاهش درد و ناراحتی همراه است. (سیرز، مک کوبی و لوین، ۱۹۵۷؛ به نقل از ماسن، ۱۳۸۰).

این عقیده که پیوندهای عاطفی کودک به مادر و رفتارهای گرایشی او نسبت به مادر بر اساس کاهش سائق‌های زیست شناختی است، از زمان جنگ جهانی اول تا اوایل سال‌های ۶۰ در امریکا نظریه‌های مربوط به دوران شیرخوارگی را تحت تأثیر قرار داد. با این وجود دانشمندان نتوانستند بین الگوی غذا دادن به کودک و رشد بعدی اجتماعی و عاطفی او ارتباطی پیدا کنند. نتایج این تحقیقات سبب می‌شود که در مورد قابل استفاده بودن مفهوم مرحله‌ی دهانی تردید شود. شواهد تازه تری نیز نشان می‌دهد که شدت علاقه و وابستگی کودک به هر یک از والدین رابطه‌ای با تعداد دفعاتی که هر یک از آنان به او غذا می‌دهد، او را عوض می‌کند یا از او مراقبت می‌کند، ندارد (اینزوورث و همکاران، ۱۹۷۸؛ به نقل از ماسن، ۱۳۸۰).

ج- نظریه کردارشناسی

این موضوع که نوزاد انسان به هنگام تولد آمادگی بروز رفتارهایی را دارد که نه نتیجه‌ی یادگیری قبلی است و نه بر اساس کاهش سائق، توجه جان بولبی را به سوی خود جلب کرد. بولبی متذکر شد که از نوزاد انسان رفتارهایی سر می‌زند که باعث می‌شود که اطرافیان از او مراقبت کنند و در کنارش بمانند. این رفتارها شامل گریستن، خندیدن و سینه خیز رفتن به طرف کسی می‌شود. از نظر تکاملی این الگوها از لحاظ انطباق‌پذیری ارزش دارند، زیرا همین رفتارها باعث می‌شود که از کودکان مراقبت الزم به عمل آید تا زنده بمانند. بر طبق نظر بولبی، نتیجه‌ی عمده‌ی کنش متقابل بین مادر و کودک ایجاد نوعی وابستگی عاطفی به مادر است (بولبی، ۱۹۶۹؛ به نقل از ماسن، ۱۳۸۰). به عقیده بولبی (۱۹۶۹)، رابطه بچه با والد به صورت یک رشته علائم فطری آغاز می‌شود که والد را به سمت بچه می‌کشاند. به مرور زمان، پیوند عاطفی واقعی شکل می‌گیرد و

تواناییهای شناختی و هیجانی جدید و تاریخچه‌ی مراقبت صمیمانه و محبت آمیز به آن کمک می‌کنند (به نقل از برک، ۱۳۸۷). گرچه تقریباً تمام بچه‌هایی که در خانواده بزرگ شده‌اند به مراقبت کننده‌ی آشنایی دلبسته می‌شوند، اما کیفیت این رابطه تفاوت دارد. برخی کودکان ایمن به نظر می‌رسند مطمئن هستند که مراقبت کننده به آنها محبت و از آنها حمایت خواهد کرد. برخی دیگر مضطرب و نامطمئن به نظر می‌رسند. پژوهشگران یک حالت دلبسته ایمن و سه حالت نایمی را مشخص نمودند: ۱- دلبستگی ایمن: این نوباوگان از والد خود به عنوان تکیه گاه امن استفاده می‌کنند. وقتی که آنها جدا می‌شوند، ممکن است گریه کنند یا نکنند، اما اگر گریه کنند، علت آن این است که والد غایب است و او را به فرد غریبه ترجیح می‌دهند. وقتی که والد بر می‌گردد، آنها به طور فعال به دنبال تماس با او هستند و گریه‌ی آنها فوراً کاهش می‌یابد. تقریباً ۶۵ درصد نوباوگان امریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند. ۲- دلبستگی دوری جو: به نظر می‌رسد که این نوباوگان نسبت به والد، هنگامی که حضور دارند، بی‌اعتنا هستند. وقتی که او آنها را ترک می‌کند، معمولاً ناراحت نمی‌شوند و به فرد غریبه خیلی شبیه به والد خود واکنش نشان می‌دهند. آنها هنگام پیوستن مجدد، از والد خود استقبال نمی‌کنند، یا به کندی این کار را انجام می‌دهند و وقتی والد آنها را بلند میکند، اغلب به او نمی‌چسبند. تقریباً ۲۰٪ بچه‌های امریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند. ۳- دلبستگی مقاوم: این نوباوگان قبل از جدایی به دنبال نزدیکی به والد خود هستند و اغلب به کاوش نمی‌پردازند. وقتی که او آنها را ترک می‌کند، معمولاً ناراحت شده و پس از برگشتن او عصبانی می‌شوند و رفتار خصمانه، گاهی کتک زدن و هل دادن نشان می‌دهند. شماری از آنها وقتی که بغل می‌شوند به گریه ادامه می‌دهند و به راحتی نمی‌توان آنها را آرام کرد. تقریباً ۱۰ تا ۱۵ درصد نوباوگان امریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند. ۴- دلبستگی آشفته / سردرگم: این حالت بیشترین ناامنی را نشان می‌دهد. این بچه‌ها هنگام پیوستن مجدد والد به آنها، رفتارهای سردرگم و متضادی نشان می‌دهند. امکان دارد در حالی که والد آنها را بغل کرده است روی بگردانند یا با هیجان سطحی و افسرده به او نزدیک شوند. اغلب آنها هیجان خود را به صورت جلوه‌ی صورت بهت زده انتقال می‌دهند. تعدادی از آنها بعد از اینکه آنها آرام شدند گریه می‌کنند یا حالت‌های بدن عجیب و غریب و خشک نشان می‌دهند. تقریباً ۵٪ تا ۱۰٪ نوباوگان امریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند (به نقل از برک، ۱۳۸۷). روانشناسان فرض بر این دارند که ایجاد احساس امنیت ناشی از وابستگی به بزرگسال بر حسب منظم بودن این گونه رابطه و میزان رضایت بخش بودن آن متفاوت است. از این رو کودکانی که روابطی غیر قابل پیش بینی، نامنظم و ناراضی کننده یا بزرگسالان دارند، حالتی حاکی از اضطراب و شاید علائمی از ترس و رفتار ضد اجتماعی به هنگام نوجوانی و بزرگسالی از خود نشان می‌دهند (به نقل از ماسن، ۱۳۸۰).

د- نظریه بامریند:

در اوایل دهه ۱۹۶۰ دینا بامریند پژوهشی را با استفاده از مشاهده طبیعی، مصاحبه با والدین و سایر شیوه‌های پژوهش بر بیش از ۱۰۰ کودک سن مدرسه اجرا کرد. و یافته‌ها سه ویژگی را آشکار ساخت. پذیرش و روابط نزدیک، کنترل و استقلال دادن؛ بنابراین چهار سبک فرزندپروری به دست آمد که هر یک از این ویژگی‌ها با هم تفاوت دارند. ۱- فرزندپروری مقتدرانه: این روش موفق ترین روش فرزندپروری است؛ که پذیرش و روابط نزدیک، روش‌های کنترل سازگارانه و استقلال دادن مناسب را شامل می‌شود. والدین مقتدر صمیمی و دلسوز و قاطع هستند؛ اما دخالت گر و محدودکننده نیستند. ۲- فرزندپروری مستبدانه: این روش از نظرپذیرش و روابط نزدیک پایین و از نظر کنترل اجباری بالا و از نظر استقلال دادن پایین است. والدین مستبد، سرد و طردکننده هستند. برای کنترل کودکان خود از شیوه‌های ایجاد ترس استفاده می‌کنند. ۳- فرزندپروری آسان گیرانه: در

این سبک والدین مهرورز و پذیرا هستند. ولی متوقع نیستند. کنترل کمی بر رفتارهای فرزندان خود اعمال می کنند. به آنها اجازه می دهند در هرسنی که باشند، خودشان تصمیم گیری کنند. آنها از روش های احساس گناه و انحراف استفاده می کنند.

۴- فرزندپروری بی اعتنا: پذیرش و روابط پایین، کنترل کم و بی تفاوتی کلی نسبت به استقلال دادن وجود دارد. عموماً زندگی فرزندان نشان گسسته است. در موارد افراطی حتی ممکن است فرزندان خود را طرد یا در رفع نیازهای آنها اهمال کنند (به نقل از ماسن، ۱۳۸۰). بامریند (۱۹۹۱) شیوه های فرزندپروری را در سه دسته تقسیم می کند که شامل، ۱- فرزندپروری استبدادی ۲- فرزندپروری مقتدرانه ۳- فرزندپروری آسانگیر. این سه شیوه، متداول ترین شیوه های فرزندپروری هستند. این شیوه ها بر اساس دو بعد اصلی فرزندپروری، یعنی پذیرش و پاسخ دهی و توقع قرار دارد. پذیرش به معنای حمایت یا صمیمیت والدین و توقع به معنای کنترل رفتاری بیان شده است (زیگلن، ۱۹۹۹).

ه- نظریه آدلر

یکی از نظریه پردازان سبک های فرزندپروری آدلر است. آستین مواردی را به روش های آدلر افزوده و تقسیم بندی به شرح زیر ارائه داده است.

- ۱- سبک آزادمنش و امیدبخش: در این سبک والدین فرد بودن کودک را قبول دارند. کودک را تشویق می کنند که خطاهای خود را تصحیح کرده تا توانایی های خود را گسترش دهد.
- ۲- سبک بسیار آسان گیر: هدایا و مزایا و امتیازات زیادی را بر سرکودک می ریزند ولی توجهی به نیازهای اصلی او ندارند. ۳- سبک بسیار مطیع: والدین تسلیم آرزوها، خواسته ها و امیال کودک می شوند. والدین نمی توانند نه بگویند. ۴- سبک بسیار جدی: والدین دائماً بر رفتارها و اعمال کودک نظارت دارند. دائماً در حال دستور دادن هستند؛ و بسیار سخت گیرند. از نشانه های کودکان این والدین تنبلی، خیال بافی کردن و فراموش کاری است که منجر به نافرمانی میشود. ۵- سبک کمال گرا: والدین هنجارهای بسیار بالایی دارند؛ و تنها در صورتی کودک را قبول دارند که عملکردش مطابق با استانداردهای آنها باشد. ۶- سبک بسیار مسئول: ممکن است والدین مسئولیت های سنگینی را برعهده کودک بگذارند (به علت فوت یا بیماری والدین). ۷- سبک های بی توجه: این والدین اغلب مشغله فراوان دارند. یا نیستند. والدین نمی توانند با کودک روابط صمیمی برقرار کنند. ۸- سبک طردکننده: هر نوع پذیرش را طرد کرده و با کودک به عنوان یک فرد مزاحم رفتار می کنند. ۹- سبک تنبیهی: اغلب با اعمال فشار زیاد و کمال گرایی همراه است. ۱۰- سبک خود بیمار انگارانه: جو خانه مضطرب و ترسناک است. کودک ممکن است به خاطر مسئله جزئی در خانه بماند و به مدرسه نرود. ۱۱- سبک از نظر جنسی تحریک کننده: با کودک همانند وسیله شهوانی کوچکی رفتار می شود؛ و کودک زودتر از موعد با مسائل جنسی روبرو می شود. کودک باید رازدار باشد و اغلب شاکي و پریشان است و احساس گناه می کند (حاتمی هنزا، ۱۳۹۱).

و- نظریه شیفر

شیفر (۱۹۶۵) از جمله افرادی است که با توجه به دو بعد رفتاری والدین یعنی آزادی-کنترل (سهل گیری- سختگیری) و گرمی- سردی (پذیرش- طرد) یک طبقه بندی انجام داد و به این ترتیب، والدین را به چهار دسته ی کلی تقسیم کرد:

۱- والدین گرم و آزاد گذارنده: این والدین معمولاً دارای استقلال بوده و رفتار اجتماعی مناسبی دارند. محبت و آزادی والدین باعث می شود که حالت های پرخاشگری کمی در این کودکان مشاهده شود. مشخصات این کودکان شامل داشتن اعتماد به نفس، احساس استقلال، تمایل به تسلط بر محیط و گرایش به رفتارهای دوستانه نسبت به همسالان است. ۲- والدین گرم و کنترل کننده: این والدین اجازه ی کسب تجربه و یادگیری را از کودک می گیرند. آنها با محبت افراطی موجب سلب آزادی لازم از کودکان می شوند. کودکان این والدین در مقایسه با کودکانی که والدین گرم و آزاد گذارنده دارند، خصومت و پرخاشگری بیشتری از خود نشان می دهند. ۳- والدین سرد و آزاد گذارنده: رفتارهای سرد و خصومت آمیز این والدین که به تنبیه استوار است به همراه سختگیری و محدودیت شدیدی که نسبت به فرزندان خود اعمال می کنند، موجب احساس خصومت شدید در فرزندان آنها می شود. از سویی عدم اجازه به کودک در ظاهر ساختن این احساس خصومت، کودکان را عصبی بار می آورد. این کودکان معمولاً در روابط اجتماعی ناموفق هستند. گوشه گیری، خجالت و عدم اعتماد به نفس در این کودکان وجود دارد. ۴- والدین سرد و کنترل کننده: همراه شدن فقدان محبت با عامل عدم آزاد گذاشتن موجب بروز رفتار پرخاشگرانه به شدیدترین حالت در این کودکان می شود (به نقل از آذر پیکان، ۱۳۹۰).

شیوه های فرزندپروری

آنچه مسلم است همه والدین از اینکه فرزندانشان چگونه باید باشند یا چه آگاهی هایی داشته باشند، کدام ارزشهای اخلاقی و معیارهای رفتاری را باید در فرآیند رشد بیاموزند آشکارا یا تلویحاً تصویری آرمانی دارند. والدین برای سوق دادن فرزندان خود به سوی این اهداف راهبردهای بسیاری را می آزمایند. فرزندان را تنبیه یا تقویت می کنند، خودشان را سرمشق قرار می دهند، اعتقادات و انتظارات خود را توضیح می دهند و یا سعی می کنند همسالان و یا دوستانی برای فرزندان خود برگزینند که با این ارزشها و اهداف همبستگی داشته باشد (جاویدان، ۱۳۸۳). بر همین اساس خانواده ها در پرورش فرزندان خود شیوه های متفاوتی را بکار می گیرند. شیوه های فرزندپروری به معنی الگوهای نسبتاً پایدار والدین برای ارتباط اعضاء خانواده است و جریان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل را فراهم می آورد (صدراالسادات، ۲۰۰۵). به عبارتی فرزندپروری فعالیت پیچیده ای شامل روشها و رفتارهای ویژه ای است که بطور مجزا یا در تعامل با یکدیگر بر رشد کودک تأثیر میگذارد، درواقع پایه و اساس شیوه فرزندپروری مبین تالش های والدین برای کنترل و اجتماعی کردن کودکانشان است (بومریند، ۱۹۹۱).

طبق تحقیقات انجام شده چهار سبک فرزندپروری مطرح شده است. ۱- مقتدرانه ۲- مستبدانه ۳- سهل گیرانه ۴- مسامحه کارانه. که این طبقه بندی بر طریقه پاسخ دهی و تقاضای والدین مبتنی است. فرزندپروری فعالیت نسبتاً پیچیده که شامل روشها و رفتارهای ویژه است. که به صورت مجزا یا در تعامل با یکدیگر بر رشد کودک تأثیر میگذارد. در واقع پایه و اساس شیوه فرزندپروری نشان دهنده و بیان کننده تالش والدین برای کنترل و اجتماعی کردن کودک است. بامریند روش های فرزندپروری را بر طبق تفاوت های آنها در کنترل فرزندان متمایز کرده است. همه والدین در چگونگی کنترل و اجتماعی کردن فرزندان خود با یکدیگر تفاوت داشته باشند. فرزندپروری فعالیتی پیچیده شامل رفتارها، زمینه سازی ها، آموزش ها، تعامل ها و روش هایی است که به صورت مجزا و در تعامل با یکدیگر بر رشد شناختی، معنوی، عاطفی، رفتاری در ابعاد فردی و اجتماعی

تأثیر می‌گذارد. سبک فرزندپروری می‌تواند پیش‌بینی کننده رشد روانی، اجتماعی، عملکرد تحصیلی، رفاه و سلامت و حتی مشکلات رفتاری فرزندان در آینده باشد (قدیمی، ۱۳۸۸).

عملکرد پدر و مادر و اثرات آن بر رشد کودکان از دو بعد مورد توجه قرار گرفته است. ۱- درخواست کنندگی والدینی (کنترل) و ۲- پاسخ دهنده‌گی والدینی (گرمی یا پذیرش)؛ که در ترکیب این دو عنصر سه شیوه فرزندپروری به وجود می‌آید؛ که عبارتند از: ۱- شیوه فرزندپروری مقتدر (درخواست کنندگی بالا و پاسخ دهنده‌گی بالا). ۲- شیوه فرزندپروری مستبد (درخواست کنندگی بالا و پاسخ دهنده‌گی پایین). ۳- شیوه فرزندپروری سهل گیر (درخواست کنندگی پایین و پاسخ دهنده‌گی پایین). والدین مقتدر هم پذیرنده و هم پاسخ دهنده هستند. آنها کودکان را کنترل می‌کنند و مقررات واضحی برای رفتارهای کودکان وضع می‌کنند. آنها قاطع هستند ولی سخت گیر نیستند. روش‌های انضباطیشان بیشتر حمایتی است تا این که تنبیهی باشد. به طور کلی تحقیقات مختلف نشان می‌دهد کودکانی که متعلق به خانواده‌های قاطع هستند نسبت به همسالانشان که در خانواده‌های استبدادی، سهل گیر و مسامحه کار رشد می‌کنند از نظر روانی، اجتماعی شایستگی بیشتری دارند. آنها منضبط، مسئولیت پذیر، خلاق و کنجکاو هستند (عرب، ۱۳۹۴).

والدین مستبد از درخواست کنندگی-کنترل بالا و پذیرندگی-پاسخ دهنده‌گی پایین، ترکیب شده‌اند. در این شیوه والدین قوانین خاصی را اعمال می‌کنند؛ و از بچه‌ها انتظار دارند تا از آن قوانین بدون هیچ توضیحی اطاعت کنند. این گروه از تکنیک‌های قهری زیاد استفاده می‌کنند. فرزندان با والدین مستبد گرایش به بد اخلاقی دارند و به ظاهر غمگین هستند. تحریک پذیر و بدون هدفمند؛ و نظرشان نسبت به جهان اطراف خوشایند نیست. غالباً دچار تعارض بوده و خلقشان دارای نوسان می‌باشد. در مدرسه عملکرد خوبی ندارند. این کودکان شیوه‌های سازگاری و عزت نفس پایین تری دارند. مضطرب و گوشه گیرند. پسران این والدین پر خاشگر و دختران آنها وابستگی از خود نشان می‌دهند (نوابخش و فتحي، ۱۳۹۰).

والدین سهل گیر: پاسخ دهنده هستند تا این که درخواست کننده باشند. سنتی نیستند و آسان گیرند. رفتارهای پخته‌ای ندارند. والدین مسامحه کاریا بی توجه هم در پاسخ دهنده‌گی و هم درخواست کنندگی پایین هستند. آنها خود را در تربیت بچه‌ها درگیر نمی‌کنند؛ و به نظر می‌رسد که مراقبتی بر روی بچه‌ها ندارند؛ و حتی ممکن است آنها هرگز نپذیرند. محققان به طور کامل روش‌هایی را که از طریق آنها سبک‌های فرزندپروری بر رشد دانش آموزان تأثیر می‌گذارند، مورد بررسی قرار داده‌اند. تحقیقات نشان داده است که سبک‌های فرزندپروری معین منجر به پیامدهای رشدی معین می‌گردد. اینکه چرا و چگونه این اتفاق می‌افتد هنوز به درستی بررسی نگردیده است (عرب، ۱۳۹۴).

هدف تمام شیوه‌های پرورشی کودک آماده سازی وی برای ایفای نقشی است که گروه و حوزه فرهنگی بر عهده‌اش می‌گذارد. کودکان چنان پرورش می‌یابند که بتوانند راه و رسم زندگی والدین خود را پی گیرند، والدین و آموزگاران واسطه انتقال آرمان‌های فرهنگی اجتماعی به کودک هستند، آرمان‌های فرهنگی هر اجتماع تعیین کننده نوع و چگونگی آموزش‌هایی هستند که کودک باید فرا بگیرد. از آنجاکه الگوها و آرمان‌های فرهنگی گوناگونی در یک اجتماع وجود دارد والدین نیز براساس الگوها و آرمان‌های فرهنگی خود، کودکان را به شیوه‌های گوناگونی پرورش می‌دهند (صدرالسادات و سایر همکاران، ۱۳۸۴). درواقع شیوه‌های فرزندپروری روش‌هایی هستند که والدین در برخورد با فرزندان خود اعمال می‌کنند و در شکلگیری رشد و تکامل آنها در دوران کودکی و ویژگی‌های شخصیتی و رفتار بعدی آنان تأثیر فراوان و عمیقی دارد، مثلاً طرد کودک یا فقدان ارتباط معنادار بین کودک و مادر سبب پیدایش اختلال شخصیت می‌شود (فرضی گلفزانی، ۱۳۸۲). از شیوه‌های فرزندپروری والدین طبقه بندی‌های متعددی صورت گرفته که کم و بیش شباهت‌هایی با یکدیگر دارند. اکثر محققانی که به توصیف خانواده پرداخته‌اند از مفاهیم سبک‌های تربیتی دیانا بامریند بهره جسته‌اند، استنباط بامریند از شیوه‌های فرزندپروری بر روی یک رویکرد تیپ شناسی بنا شده است که بر روی ترکیب فرزندپروری متفاوت متمرکز است. تفاوت در ترکیب عناصر اصلی فرزندپروری (مانند گرم بودن، درگیر بودن، درخواست‌های بالغانه، نظارت و سرپرستی) تغییراتی در چگونگی پاسخ‌های کودک

به تأثیر والدین ایجاد می‌کند. درواقع ساختار سبک‌های تربیتی جهت آگاهی از متغیرهای طبیعی ناشی از کوشش والدین در کنترل و اجتماعی کردن رفتار و اعمال کودکانشان صورت پذیرفته است (جاودان، ۱۳۸۳).

جدول ۱: خلاصه‌ای از تأثیرات شیوه‌های مختلف فرزندپروری بامریند ۱۹۹۱

شیوه فرزندپروری	دوران کودکی	دوران نوجوانی
مقتدرانه (دموکراتیک) آن کار را انجام بده زیرا ...	سرزندگی و شادابی، عزت نفس بالا، خودکنترلی بالا، قانع بودن، همکاری	سطوح بالای بلوغ و کفایت اجتماعی و اخلاقی، پیشرفت علمی، خالقیت، سازگاری، مسئولیت پذیری
مستبدانه (والد محور) آن کار را انجام بده	مضطرب، ناشاد، منزوی و گوشه گیر، ناسازگار، بدگمان، خصومت در صورت ناکامی	سازگاری کمتر با همسالان، اعتماد بنفس کم همراه با بی کفایتی و کمرویی، خلاقیت و استقلال کم
سهل گیرانه (فرزند محور) می‌خواهی آن کار را انجام دهی؟	تکانشی، نافرمانی و سرکشی، متوقع و وابسته به بزرگسالان، خود کنترلی ضعیف	ضعف در مهارت‌های خود و کفایت‌های اجتماعی، عملکرد ضعیف در مدرسه، احتمال بیشتر بزهکاری و مصرف مواد مخدر

بدترین شیوه فرزندپروری

سبک‌های فرزندپروری با شیوه‌های تربیتی والدین در بروز نابهنجاری‌های رفتاری فرزندان اثرات قابل توجهی دارد. نقش کیفیت رفتار والدین بر عملکرد تحصیلی، روابط با همسالان و سازگاری در دوره نوجوانی مشخص شده است. سبک‌های فرزندپروری واجد دو مؤلفه اصلی هستند. ۱- پاسخ دهی ۲- تقاضای والدین (کنترل رفتاری). (بامریند، ۱۹۹۱) می‌گوید: فرزندپروری مقتدرانه با تقاضاها و پاسخ دهی بالای والدین مشخص می‌گردد. والدین مقتدر مقررات سختی برای فرزندانشان وضع می‌کنند؛ و بر اجرای آن پافشاری می‌نمایند؛ و به پیشرفت فرزندان خودکمک می‌کنند. والدین سهل گیر توجه بیش از حد به فرزندان دارند و از آنان انتظارات کمی دارند. فرزندان این خانواده‌ها اغلب پیشرفت تحصیلی پایین دارند. این فرزندان به حال خود رها می‌شوند. کانجر (۱۹۷۷): گرایش به مواد مخدر و سایر رفتارهای ضد اجتماعی در این فرزندان بسیار دیده می‌شود. فرزندپروری مستبدانه با تقاضاهای بالای والدین و پاسخ دهی کم آنها مشخص می‌شود. در تعامل با کودک عواطف اندکی نشان می‌دهند. پیترسون (۱۹۸۴): کاهش اعتماد به نفس، استقلال و عزت نفس و تأخیر در رشد اخلاقی از ویژگی‌های فرزندان خانواده‌های مستبد است. فرزندپروری مسامحه کارانه با تقاضاها و پاسخ دهی کم والدین مشخص می‌شود. کنترل و نظارت این والدین بر فعالیت‌های فرزندان بسیار کم است؛ و والدین از فرزندان خود فاصله می‌گیرند. سهلگیرانه و مسامحه کارانه با پیشرفت تحصیلی همبستگی منفی دارند. در حالی که فرزندپروری مقتدرانه با پیشرفت تحصیلی و علاقه به مدرسه همبستگی مثبت دارند. الگوی تربیتی مستبدانه با بروز علائم افسردگی و اضطراب، رفتارهای ضد اجتماعی و اختلال سلوک در نوجوانان ارتباط دارد (بامریند، ۱۹۹۱؛ کانجر، ۱۹۷۷؛ پیترسون، ۱۹۸۴، به نقل از احمدزاده دره، ۱۳۹۴). اولیایی که از اعتماد به نفس بالاتری برخوردار هستند آسان گیر نیستند. در اعمال قواعد تربیتی خود تداوم دارند و خلاصه سخت گیرتر هستند.

بچه های آنها معمولاً مشکلات رفتاری کمتری دارند، شادتر به نظر می رسند و در تحصیالات خود موفق ترند. احساس اعتماد کودک به محیط پیرامون خود فقط در نتیجه برآورده ساختن احتیاجات او به دست می آید. برای موفقیت در فرزندپروری به چند موضوع مهم باید توجه کرد. ۱- برای فرزندپروری نیازمند طرح و برنامه کارآمد هستیم. ۲- برای فرزندپروری نیازمند دانش و آموزش در زمینه نیاز کودکان در هر سن از تحول هستیم. ۳- فرزندپروری موفق مستلزم آرامش در خانواده است. ۴- یک خانواده دارای چهار مؤلفه است و تا زمانی که این چهار مؤلفه تحقق نیابد فرزندپروری از کیفیت لازم برخوردار نخواهد بود.

الف- پدر: کسی که بتواند مرزهای خانواده را بپذیرد و مظهر قدرت و اقتدار خانواده باشد. او محیط خانواده است.

ب- مادر: کسی که با مدیریت خود خانواده را یکپارچه کند. منبع انگیزش و محور و مرکز دایره است.

ج- تشکیل خانواده: خانواده یک انتزاع است از مفهوم پدری و مادری و مفهوم یک مکان که دارای مرزهای مشخص بوده و امکان ارضای نیازهای مادی و معنوی افراد داخل این چارچوب می باشد.

د- رابطه: منظور این است که پدر و مادر و فرزندان دارای نیازهای مشخص و نقش های تعریف شده هستند که باید تعامل خاصی داشته باشند. رابطه دو طرفه است چرا که هم والدین و هم کودکان در حال تحول هستند (عرب، ۱۳۹۴). شیوه هایی که والدین در تربیت فرزندان خود به کار می گیرند نقش اساسی در تأمین سلامت روانی فرزندان آنها دارد. در سایه ارتباط سالم است که می توان نیازهای فرزندان را شناخت و نسبت به تأمین و ارضای آنها همت گماشت. طبق تحقیقات انجام شده بهترین شیوه فرزندپروری شیوه مقتدرانه است؛ که والدین در عین گرم و صمیمی بودن با فرزند خود کنترل کننده و مقتدر هستند. این شیوه به فرزندان کمک می کند تا با هنجارهای اجتماعی، بهتر سازگار شوند و همچنین تأثیر بر آزادی های کودکان دارد. این کودکان با کفایت، واقع گرا، دارای اعتماد به نفس، فعال، خودنظم بخش و مسئول هستند (احمدزاده دره، ۱۳۹۴).

نتیجه گیری

فرزند پروری یکی از مباحث های مهم و تاثیر گذار در رشد اجتماعی و فرهنگی هر جامعه محسوب می شود که خانواده ها به صورت مستقیم در این موضوع نقش دارند. برای بهبود اخلاق، رفتار و کردار فرزندان باید از همان سنین پایین برای تربیت درست آنها برنامه ریزی کرد و روش های صحیح تربیتی را به اولیا آموزش داد تا آنها نیز با آگاهی و دانش کافی به رشد و پرورش فرزندان خود بپردازند. روش های فرزند پروری به طور کلی به سه شیوه مقتدرانه، مستبدانه و سهل گیرانه انجام می شود. فرزندپروری مقتدرانه با تقاضاها و پاسخ دهی بالای والدین مشخص می گردد. والدین مقتدر معمولاً مقررات سختی برای فرزندان وضع می کنند و بر اجرای آن پافشاری می نمایند، آنان فرزندان را تشویق می کنند که مستقل باشند. فرزندپروری مستبدانه با تقاضاهای بالای والدین و پاسخ دهی کم آنها مشخص می شود. در این الگوی تربیتی والدین انتظارات بالایی از فرزندان خود دارند و در تعامل با فرزندان عواطف اندکی نشان می دهند و فرزندپروری سهل گیرانه با تقاضای کم والدین و پاسخ دهی زیاد آنها مشخص می شود. والدین سهل گیر به فرزندان بیش از حد توجه نشان می دهند و از آنان انتظارات کمی دارند، این والدین اغلب استقلال و آزادی زیادی به فرزندان می دهند. با توجه به ویژگی های هر یک از شیوه های فرزند پروری می توان گفت بهترین شیوه فرزند پروری، فرزند پروری مقتدرانه است که البته باید در این شیوه علاوه بر تشویق فرزند به مستقل بودن و انجام کارها توسط خود او باید او را کنترل کرد و مانند یک دوست خوب در کنار او باشیم تا احساس امنیت کند.

منابع

۱. آذر پیکان، جابر. (۱۳۹۰). بررسی رابطه مؤلفه های فرزندپروری و سبک پردازش هویت در دانش آموزان دبیرستانی شهر شیراز، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز
۲. انگاسلی، سونیا، عارفیان، محسن، تاشک، آناهیتا. (۱۳۹۴). شیوه های فرزند پروری والدین و رشد اجتماعی کودک، کنگره انجمن روانشناسی ایران، دوره ۵: ۱۷۳-۱۷۱
۳. احمدزاده دره، سعیده. (۱۳۹۴). بررسی رابطه بین شیوه های فرزندپروری و اضطراب کودکان پسرکلاس پنجم ناحیه ۲ یزد در سال ۹۴-۹۳، پایان نامه کارشناسی، دانشگاه یزد.
۴. احمدی دارانی، امیر. (۱۳۹۲). انواع شیوه های فرزندپروری چگونه با کودکان دبستانی رفتار کنیم، تهران، سرای دانش، چاپ اول
۵. جاودان، موسی. (۱۳۸۳). بررسی رابطه ی شیوه های فرزندپروری و خود ادراکی علل موفقیت تحصیلی دانش آموزان دختر و پسر دبیرستانی، پایان نامه کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی دانشگاه شیراز، دانشکده علوم تربیتی
۶. حاتمی هنزا، معصومه. (۱۳۹۱). بررسی رابطه سبک های فرزندپروری والدین و اضطراب امتحان در دانش آموزان شهرستان یزد، پایان نامه کارشناسی، دانشگاه یزد
- ۷- دلاور، علی. (۱۳۹۷). روش تحقیق در روان شناسی و علوم تربیتی، انتشارات ویرایش، تهران
۸. سهراب زاده، مهران، باقری، حمیدرضا. (۱۳۹۶). خانواده دشواری ها اختلالات رفتاری علل اثرات انواع و سبک های فرزند پروری، پنجمین همایش علمی پژوهشی علوم تربیتی و روانشناسی، آسیب های اجتماعی و فرهنگی ایران، تهران
۹. شفیع پور، سیده زهرا، شیخی، علی، میرزایی، مهشید، کاظم نژاد لیلی، احسان. (۱۳۹۴). سبک های فرزندپروری و ارتباط آن با مشکلات رفتاری کودکان، نشریه پرستاری و مامایی جامع نگر، دوره ۲۵، شماره ۶۵: ۴۹-۵۶
۱۰. صدرالسادات، سید جلال الدین، شمس اسفند آبادی، حسن، امامی پور، سوزان. (۱۳۸۴). مقایسه شیوه های فرزند پروری و کارکرد خانواده در خانواده های بد سرپرست، دارای اختلالات رفتاری و عادی، مجله دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد، دوره ۷، شماره ۲: ۴۸-۴۳
۱۱. عرب صدرآبادی، مرضیه (۱۳۹۴). بررسی تاثیر آموزش رفتاری والدین بر سبک فرزندپروری و بهبود رابطه والد-کودک در مادران کودکان با مشکلات پرخاشگری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه یزد.
۱۲. فرضی گلفزانی، مرجان، محمداسماعیل، الهه، رئوفیان مقدم، فاطمه. (۱۳۸۲). مقایسه شیوه های فرزند پروری مادران کودکان دارای اختلال های افسردگی، اضطرابی و وسواس فکری و عملی با مادران کودکان عادی، نشریه کودکان استثنائی، دوره ۳، شماره ۳-۴: ۲۶۴-۲۴۵
۱۳. قدیمی، سمیه. (۱۳۸۸). بررسی و مقایسه رابطه بین شیوه های فرزندپروری و اخلاقیات در دانش آموزان دختر، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

۱۴. کلانتری، مهرداد، مولوی، حسین، توسلی، میترا. (۱۳۸۴). رابطه بین شیوه های فرزند پروری و اختلالات رفتاری در کودکان پیش دبستانی شهر اصفهان، فصلنامه دانش و پژوهش در روانشناسی، دانشگاه آزاد واحد خوراسگان (اصفهان)، شماره ۲۴: ۶۸-۵۹

۱۵. ماسن، پاول هنری و همکاران. (۱۳۸۰). رشد و شخصیت کودک، ترجمه مهشید پاسایی، چاپ هفدهم، تهران: نشر مرکز نوابخش، مهرداد، فتحی، سروش. (۱۳۹۰). شیوه های فرزندپروری و سازگاری اجتماعی فرزندان، نشریه، پژوهش دینی

۱۶. مکتبی، غلام حسین، نعیمای، مجید، رحیمی، حمدان، توفانی زاده، خلیل. (۱۳۹۴). بررسی رابطه بین شیوه های فرزند پروری و اختلالات رفتاری در کودکان پیش دبستانی شهرستان شادگان، کنفرانس ملی روانشناسی علوم تربیتی و اجتماعی، بابل

۱۷. موریس-جی، الیاس؛ استیون دی، توبیاس. (۱۳۸۷). پرورش هوش هیجانی نوجوانان - فرزندپروری بامحبت-خنده ومحدودیت ها، ترجمه کاوسی، فیروزه، نشر: تهران رشد

۱۸. نوابخش، مهرداد، فتحی، سروش. (۱۳۹۰). شیوه های فرزند پروری و سازگاری اجتماعی فرزندان، نشریه پژوهش دینی، شماره ۲۲: ۶۴-۳۳